

خداشناسی

کاکه احمد مفتی زاده

تدوین: شورای مدیریت مکتب قرآن

چاپ دوم: زمستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

این نوشته ترجمه‌ی نوار شماره‌ی ۲۱ کا که احمد مفتی زاده است که در سال ۱۳۵۷ به زبان کُردی در یک نوار ۶۰ دقیقه‌ای با عنوان «بحث خداشناسی» ارائه شده است. کیفیت نوار مناسب نیست. به همین دلیل سؤالی که پرسش‌گر در آغاز مطرح می‌کند چندان قابل فهم نیست. اما کا که احمد خود پرسش را بیان کرده و به تفصیل به پاسخ آن می‌پردازد. به طور خلاصه سؤال از شناخت خدا است. کا که احمد هم راه‌های شناخت خدا را در دو مقوله‌ی: «قرآن» و «علم» خلاصه می‌کند.

در آغاز بحث، راه قرآن را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهد و آن را به انجام می‌رساند. اما فرصت چندانی برای راه علم باقی نمی‌ماند و ادامه‌ی مطلب متأسفانه ضبط نشده رها می‌شود.

— این مسأله چون سخن از شناخت خدا است، یک مسأله‌ی معرفت‌شناسانه است و هیچ ربطی به مباحث ماهیتی (=چیستی) و وجودی (=هستی) ندارد.

— نکته‌ی دیگر این که، چون این بحث از مسائل کلامی - فلسفی است، برای درک مطلوب، دقت و تأمل در خواندن آن لازم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش: چه وسیله‌هایی برای شناخت خدا در اختیار انسان قرار دارد؟

پاسخ: پیش‌تر قواعد و اصولی را شامل «شناخت انسان و هستی»، «موقعیت انسان نسبت به هستی» و «احکام جاری در هستی»، مطرح کردیم. این موارد کلیاتی بود که در جلسه‌ی پیش بیان کردیم. اکنون لازم است در مورد دو وسیله از وسایلی که برای خداشناسی در اختیار آدمی است بحث شود:

- علم

- قرآن

علم در این جا به معنی اصول، قواعد و مقرراتی است که انسان به وسیله‌ی مشاهدات و تجربیاتش آن را درک می‌کند، بدان اطمینان پیدا می‌کند و به عنوان واقعیت می‌پذیرد. قرآن نیز مجموعه‌ای از آیات الهی است که در اختیار بشر قرار دارد.

این دو مورد، دو وسیله‌ی بسیار مطمئن برای شناخت خدا است. بحث در باره‌ی علم و درک‌های علمی و پیشرفت‌های علمی و نهایتاً

کمک علم به خداشناسی، بسیار مفصل است. هم چنین درباره‌ی وسیله‌ی دوم خداشناسی (= قرآن) نیز می‌شود بحث‌های طولانی ارائه داد. اما در مجموع می‌توان آن را زیرِ قواعدی جمع‌بندی کرد. از این رو ما در این گفتار، بحثِ دلالت و راهنمایی قرآن برای خداشناسی را پیش‌تر ارائه می‌کنیم.

تکامل در زندگی بشر و انواع آن

یکی از مسائل مهم زندگی بشر، تدریجی بودن تکامل انسان است. هم تکامل فردی تدریجی است هم نوعی. نوع بشر به تدریج از مرحله‌ی ابتدایی به مرحله‌ی کامل‌تری گام بر می‌دارد. فرد نیز به همین صورت، به تدریج از مرحله‌ی نقص به سوی کمال گام می‌نهد. برای رفتن به سوی کمال، غالباً باید شرایط فراهم شود. اگر شرایط فراهم نباشد، تغییر و تکامل تدریجی به طور کلی متوقف می‌شود. تطوّر و تکامل انسان به دو صورت شکل می‌گیرد:

- طبیعی

- غیر طبیعی (= با تلاش‌های بشر).

تکامل طبیعی در انسان همچون تکامل در سایر حیوانات است. مثل سایر موجوداتی که تکامل دارند، اگر شرایط طبیعی فراهم باشد، فرد پس از تولّد تحت فرایندی به انسان بزرگ و نیرومندی بدل می‌شود.

اما شرایط طبیعی، برای تکامل تدریجی بخش خاص انسانی انسان، که جنبه‌ی علمی و پیشرفت‌های ذهنی و فکری او را شامل می‌شود، کافی نیست.^۱

برای هر یک از تکامل طبیعی و غیر طبیعی شرایطی لازم است. شرایط تطوّر و تکامل طبیعی، صرفاً عوامل طبیعی است. اما شرایط تطوّر و تکامل فکری و علمی و عقلی انسان، موارد دیگری، غیر از عوامل طبیعی است.

پس از فهم این مسأله که تکامل طبیعی و غیر طبیعی (= فکری و علمی) نیاز به فراهم شدن شرایط خود دارد، لازم است به دوران نزول قرآن برگردیم.

به طور خلاصه، وقتی که تاریخ زندگی بشر پیش از اسلام را مطالعه می‌کنیم، گاه گاهی به دلیل وجود پیامبران علیهم‌السلام، تحولات علمی و فکری برای انسان پدید آمده است^۲ و گاه این پیشرفت‌ها علل و عوامل آشکار و مبهم دیگری داشته است. برخی از جوامع از نظر ویژگی علمی و یا فکری خاصی، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند. اما چون این تطوّرات همراه و هماهنگ با شرایط نبوده و بلکه صرفاً با تکیه بر برخی عوامل پدید آمده، بسیار سریع نیز از میان رفته است. برای مثال، انسان در یونان باستان، از نظر فکری، به پیشرفت‌های قابل

۱- اگر انسان به تنهایی در جنگلی هم زندگی کند و هیچ راهنما و مأخذی هم نداشته باشد، رشد و تکامل طبیعی خود را پیدا می‌کند (همانند سایر حیوانات) اما تطوّر فکری و علمی پیدا نمی‌کند.

۲- اساساً شروع تطوّرات علمی و فکری انسان به خاطر وجود پیامبران بوده است.

توجهی دست یافته و به سوی کمال رفته بود. یا در شرق دور، مثل چین و هندوستان نیز به همان صورت پیشرفت‌هایی پدید آمده بود. همچنین آثار تمدن‌های گوناگون را در برخی نقاط دنیا، در برخی رشته‌های علمی می‌بینیم. اما عواملی سبب شده که تکامل و تطور آن‌ها به طور کامل محو شود. بیش‌تر آثار باستانی که اکنون به دست ما رسیده است، از قبیل همین پیشرفت‌هایی است که ابتدا در جوامع مختلف، بشر بدان‌ها دست یافته اما چندی بعد همه‌ی آن‌ها را از کف داده است.

دوران پیش از اسلام، تقریباً دوران تاریکی مطلق بود. چیز قابل توجهی از پیشرفت‌ها و تطورات علمی و فکری در میان مردم باقی نمانده بود. یا به افسانه‌های شفاهی بدل شده بود و یا در ورق‌پاره‌های فراموش شده‌ی کهنه‌ای که هیچ نقشی در زندگی انسان‌های آن روز و حتی قرن‌ها پیش از آن نداشت، ثبت و ضبط شده بود. تنها تمدن‌هایی که در آن روزگار نسبت به دیگر جاها پیشرفت‌هایی به دست آورده بود، ایران و روم بودند.

اما وقتی به طور دقیق زندگی مردم این کشورها را به عنوان تمدن مورد مطالعه قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که نه تنها تمدن - به معنای انسانی و اخلاقی - نبودند، بلکه آن‌ها را می‌توان از بسیاری لحاظ، توحش مطلق نامید: چه از لحاظ علمی، چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ اخلاقی، چیز قابل توجهی در آن جوامع دیده نمی‌شود تا بتوان بدان وسیله به ارزیابی دقیق و درست آن پرداخت. روش زندگی آنان

از هر نظر منحنی و پست بود. در این زمان جزیره العرب یکی از سرزمین‌های فوق‌العاده عقب‌مانده بود. البته شمال و جنوب جزیره العرب که مستعمره‌ی ایران و روم بودند وضعیت دیگری داشتند. اما زندگی نقاط مرکزی، قبیله‌ای و بسیار عقب‌مانده بود. از این لحاظ و در همان روزگار، وضعیت شمال اروپا، مشابه مناطق مرکزی جزیره العرب بود. آنان نیز از نظر فکری و علمی و اخلاقی، بسیار عقب‌مانده بودند. اما به دلیل پدید آمدن تمدن اسلامی در جزیره العرب و سایه افکندن سریع آن بر دیگر مناطق مجاور، تاریخ روشن و آشکاری - بر عکس شمال اروپا - درباره‌ی جزیره العرب، در دست داریم. چون تمدن اسلامی بسیار دیر به شمال اروپا رسیده بود، در نتیجه آثار مدون و کتاب‌های تاریخی معتبر و مورد وثوق در مورد آنان اندک است. بنابراین شناخت ما نسبت به آنان به غایت کم‌مایه است. ولی چون تمدن اسلامی ذهن‌ها را شکوفا کرد و افکار و اندیشه‌های بشری بر روی کاغذ به یادگار ماند، در نتیجه امروز ما صاحب تاریخ روشن جزیره العرب هستیم. در سایر اماکن، به دلیل اوضاع بشر و فقدان تمدن، یا اساساً فاقد تاریخ هستند و یا اگر مواریثی هست، مربوط به حلقه‌های بسیار مبهم و تاریک دوران‌هایی است که به ظاهر پیشرفت‌ی پدید آمده ولی بعدها به تاریکی گراییده بود. و این حلقه‌ها در کتیبه‌ها و نوشته‌ها و نقاشی‌های روی سنگ‌ها به ما رسیده است.

به هر حال، تاریخ جزیره العرب به دلیل تمدن اسلامی، روشن است. بر اساس منابع تاریخی، مردم جزیره العرب در بی سوادی مطلق به سر می بردند، به عبارت دیگر بی سواد صفتی ملی بود. در میان آنان تنها دو گروه اندک از سواد نسبتاً مناسبی برخوردار بودند:

گروه اول: یهودیان صاحب تورات.

گروه دوم: تعداد اندک دانایان پارسا، گوشه گیر و راه نشین مسیحی - که به همین خاطر به رُهبان مشهور بودند - به دلیل فشارهای حکومتی امپراطوری روم از مناطق خود به جزیره العرب پناه آورده بودند. این مسیحیان که زندگی بسیار فقیرانه ای داشتند در مناطق مختلف عربستان به سر می بردند.

این دو گروه، البته در برابر مردم، مواضع و روش های متفاوتی داشتند: یهودیان به اقتضای خودپرستی و حسادت که نسبت به دیگران داشتند و دارند - که خیر را فقط برای خود می خواهند و دوست دارند ملت های دیگر را استثمار کنند - سواد خود را از دیگران دریغ می کردند و از این لحاظ کم ترین کمکی به مردم روا نمی دیدند. در مقابل تعداد اندک مسیحیان پناه آورده به عربستان - چون انسان های با ایمان، با تقوا و خوش نیتی بودند - سواد خود را از آنان دریغ نمی کردند. اما شرایط زندگی در جزیره العرب به گونه ای نبود که

مردم را به علم‌اندوزی وادار کند و از دانشمندان مسیحی بهره ببرند.^۱

مردم عربستان نه انگیزه‌ی فکری داشتند تا دنبال یادگیری علم و دانش باشند و نه اساساً در نوع زندگی آن‌ها نیاز به این علوم احساس می‌شد. آنان دارای زندگی قبیله‌ای بودند و تنها نیازشان در آن سرزمین خشک و بی حاصل اداره‌ی زندگی خود بود.^۲ بسیار اندک بودند کسانی که با علمای مسیحی ارتباطی برقرار کرده و فرزند خود را برای سواداندوزی پیش آنان فرستاده باشند. مهم برای آنان این بود که فرزندان متعدّد خود را برای تأمین زندگی مادّی بهتر به کار بگمارند. تعداد بسیار اندکی که نزد مسیحیان سوادى در حدّ خواندن و نوشتن آموخته بودند و گاه مسیحی هم شده بودند، چون فاقد روش مناسب و فاقد هر نوع برنامه‌ی آموزشی بودند؛ حضورشان چندان قابل توجه نبود که تأثیری بر زندگی مردم گذاشته باشد. از این رو آنان از هر نظر، مردمی عوام بودند و مطلقاً برنامه‌ی آموزشی در مناطق مرکزی جزیره‌العرب وجود نداشت.

پروردگار آن گاه که اراده کرد، کامل‌ترین دین و برنامه‌ی زندگی را برای بشر بفرستند:

۱- منظور از دانشمند در این جا نسبت به زمان خود مطرح است. آنان معمولاً آگاهی خوبی از تورات و انجیل داشتند.

۲- اکنون هم کسانی هستند که برای به دست آوردن زندگی بهتر، دائم در حال کوچ‌اند و مهم برای آن‌ها اداره‌ی زندگی در شرایط سخت است. از این رو تمام نیروهای خود را در این راه صرف می‌کنند نه در راه کسب سواد و معرفت و غیره که اساساً برای آن‌ها مطرح نیست.

اولاً، آن را در دورانی فرستاد که آثار تمدن و تطورات پیشین به طور کلی محو شده بود.

ثانیاً، جامعه‌ای را انتخاب کرد که همه‌ی مردم آن جامعه عوام بودند.

ثالثاً، وقتی به زندگی پیامبر اسلام ﷺ نیز نظر می‌افکنیم در آن جامعه‌ی محروم، از همه محروم‌تر بود.

در جامعه‌ی بدوی آن روز، تنها هنر رایج، هنر زبان، یا فصاحت و بلاغت گفتاری بود.^۱ آنان تمام استعدادهای خود را در این مورد به کار گرفته و از این نظر تا جایی پیشرفت کرده بودند که توانستند شعرهایی بسرایند که در تاریخ عرب نمونه‌های درخشانی در اوج فصاحت و بلاغت باشند. آن‌ها نه با فکر و اندیشه که به صورت ارتجالی و مجلسی دست به سرودن شعر می‌زدند. چرا که اصولاً نوشتنی در کار نبود و کس یا کسانی نبودند که بتوانند مطالب مافی الضمیر خود را بر روی کاغذ ثبت کنند - مگر افراد بسیار کم شماری و در مواردی بسیار نادر - بنابراین بیشتر بر ذهن خود تکیه داشتند. همان طور که شاعران به صورت ارتجالی (بدون فکر کردن و بدون توقف) قصیده‌های طولانی می‌سرودند، ذهن دیگران هم یاد گرفته بود

۱- منظور از فصاحت و بلاغت صرفاً توجه به هنرهای زبانی است نه علمی رایج در بلاغت که بعدها تثوریزه شد. اکنون هم در برخی نواحی دنیا، از جمله در کردستان نیز، چنین شیوه‌ای رایج است. از جمله: «بیت و باو»، «لاوک»، «حیران» و غیره که شباهتی هم با شعر نو دارد از جمله‌ی این گونه‌ی ادبی است.

به محض شنیدن قصیده، آن را به حافظه بسپارند و حتی برای دیگران بازگو کنند.

هنر شاعری به حدی در میان عرب‌ها رواج پیدا کرده بود که به مشاعره نیز می‌پرداختند. مشاعره‌ی آنان بدین صورت بود که شاعرانِ مطرح غالباً در رقابت با هم به سرودن شعر می‌پرداختند و بعد منتقدان بهترین آن را انتخاب می‌کردند.^۱ این مشاعره در میان بچه‌ها هم رواج داشت. آنان معمولاً شعر شاعران را در مجالس خود از حافظه می‌خواندند و سایر بچه‌ها درباره‌ی شیوه و توانایی انشاد آن به داوری می‌پرداختند. بنابراین هنر شاعری، هنر ملی و منحصر به فرد مردم جزیره‌العرب بود. و در این زمینه پیشرفت‌های قابل توجهی به دست آورده بودند. برخی از این شعرها، مثل «معلقات سبع»، هنوز از روایی تامّی برخوردار است. علاوه بر این قصاید، اشعار فراوان دیگری از مرده ریگ عرب‌های آن دوران به دست ما رسیده است.

نشستن در مجالس شعر و شاعری و نقد آن‌ها چون وقت و فرصت مناسبی اقتضا می‌کرد، هر کس که این فرصت را داشت، می‌توانست در این مجالس شرکت کند و استعداد خود را پرورش دهد. اما کسانی که محروم‌تر بودند و وقت کافی برای رفتن به این مجالس در اختیار نداشتند، استعداد کم‌تری از خود نشان می‌دادند.

۱- منظور از مشاعره در این گفتار معنی و مفهوم امروزی نیست بلکه در آن زمان غالباً بیتی سروده می‌شد و دیگری در پاسخ به آن بیت از حافظه بیت دیگری متناسب با آن می‌سرود.

وقتی به زندگی محمد ﷺ نظر می‌افکنیم می‌بینیم که به دلیل محرومیت‌های فراوان، از تنها هنر رایج روزگار خود نیز کم‌ترین بهره‌ای نداشت. او هنوز به دنیا نیامده پدر خود را از دست داده بود، پس از تولد هم پدر بزرگ که عهده‌دار پرورش و تربیت او شد، آن قدر از لحاظ مالی در تنگنا بود که مجبور بود محمد ﷺ را به شبانی بفرستد. امکانات عبدالمطلب در حدّی نبود که بتواند حتی یک بچه را بدون نیاز به کار، تأمین زندگی کند. شش سال بیشتر نداشت که مادرش را از دست داد. پس از فوت پدر بزرگ، ابوطالب (عمویش) کفالت محمد ﷺ را به عهده گرفت. ابوطالب نیز از نظر مالی بسیار فقیر بود. در نتیجه محمد ﷺ نزد ابوطالب هم در آن حوادث سن می‌بایست کار کند. وقتی بزرگ‌تر شد برای کمک به خانواده‌ی پر جمعیت ابوطالب مجبور بود کار بیشتری بکند. همه‌ی این مسائل نشان از آن دارد که نوع زندگی پیامبر ﷺ به گونه‌ای بود که از تنها هنر ملی و عمومی مردم نیز بی‌بهره بود. هم‌سالان او غالباً وقت آن را داشتند تا در مجالس خود شعر شاعران را بخوانند و اندک اندک ذوق و استعداد خود را پرورش دهند. اما شرایط محمد ﷺ به حدّی دشوار بود که در اوقات بیکاری به دلیل خستگی فراوان ناشی از کار طاقت‌فرسا، به استراحت می‌پرداخت و هیچ فرصتی برای شرکت در مجالس مشاعره نداشت. در واقع هنر شعر و شاعری اگرچه ملی بود اما تا اندازه‌ای هم صبغه‌ی اشرافی داشت و لازم می‌آمد اوقاتی را فارغ از هر گونه کار و فعالیت، بدان اختصاص داد. بنابراین کسانی که دائماً مشغول کار و

فعالیت بودند وقت شرکت در این مجالس را نداشتند.

به نظر می‌رسد محمد ﷺ محروم‌ترین شخص آن روز بود. هیچ کس به اندازه‌ی او محرومیت ندیده بود. با وجود تمام این محرومیت‌ها، خدای متعال او را برای انجام مأموریت خود برگزیده بود. البته این خود سنت کلی الهی است که زندگی پیامبران علیهم‌السلام باید به گونه‌ای، معجزه باشد. پروردگار عالم در هر دوره‌ای آن گاه که پیامبری را انتخاب می‌کرد افرادی را برمی‌گزید که زندگیشان نیز معجزه بود.

به راستی از کسی که در چهارده قرن پیش، حتی از رایج‌ترین هنر زمان خود محروم و در طول عمرش هرگز یک بیت شعر نگفته بود و اساساً ذوق شعری نداشت، چه انتظاری می‌رود؟ و چگونه چنین شخصی می‌تواند منشأ کم‌ترین تطورات فکری باشد چه رسد به عظیم‌ترین تحولات همه‌جانبه‌ی فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و...؟! آیا اساساً چنین تحوّل‌ی از نظر خرد بشری امکان‌پذیر است؟ عادتاً خیر. اما چون اصل مسأله‌ی رسالت، جنبه‌ی اعجاز دارد، خدای بزرگ چنین فردی را برای مأموریت خود انتخاب می‌کند.

حال اگر جنبه‌های پیشرفت برنامه‌ی الهی از نظر فکری و علمی توسط پیامبرش ﷺ بررسی شود، کار بسیار مفصلی خواهد بود که مستلزم بررسی تمامی آیات و احادیث پیامبر ﷺ است،^۱ تا عمق این

۱- زیرا هیچ آیه و حدیث مسلمی نیست که خالی از این وجه اعجاز و غیر عادی بودن، باشد.

مطلب و عظمت این دین درک و در عین حال توجّه شود که نسبت دادن چنین دیانتی و چنین مجموعه کاملی به انسان، چه اندازه غیرعادی و غیرمعقول است.

به طور عادی چون انسان نمی تواند منشأ چنین اثری باشد - آن هم انسانی با چنان محرومیتی و در جامعه و دورانی با آن همه محرومیت تاریخی (از نظر فکری و علمی) - لذا در این جا قصد پرداختن به همه ی آیات قرآن را نداریم بلکه فقط به بازخوانی برخی از اصول می پردازیم.

بازخوانی برخی از اصول

بشر برای اداره ی صحیح زندگی فکری و معنوی خود، نیاز به قوانین مدنی، برنامه ی پرورش فردی، تنظیم اصول خانواده، اقتصاد، مسائل سیاسی و اجتماعی و سایر جنبه های زندگی بشری دارد. تمام مواردی که برای زندگی معنوی آدمی لازم است در قرآن به عنوان مجموعه ای به ظاهر اندک و احادیث مسلم پیامبر ﷺ وجود دارد. پس از دوران پیامبر ﷺ که بشر مسیر رشد و تطوّر را پیمود و فعالیت ذهنی آدمیان، راه صحیحی اتخاذ کرد، ده ها و صدها و هزاران دانشمند در موارد مذکور فعالیت کرده اند و تلاشی به درازای چهارده قرن را پشت سر گذاشته اند، اما در قیاس با قرآن هنوز راه به جایی نبرده اند و نتوانسته اند نقبی به دالان ها و دهلیزهای روان آدمی به طور صحیح

بزنند. به یقین می‌توان گفت که دانشمندان امروز هم در رشته‌های گوناگون علمی، از ارائه‌ی برنامه‌ی درست و صحیحی برای جنبه‌ی روانی و معنوی زندگی انسان عاجزند.

هر تعداد از دانشمندان تنها قادر به بررسی گوشه و زاویه‌ی کوچکی از مسائل بشر هستند، اما وقتی به دین اسلام نگاه می‌کنیم همه‌ی مسائل بشری، از پرورش فرد گرفته تا تمام قوانین و مقررات مربوط به مسائل جمعی (از ضمیر فرد تا مسائل جامعه) را در آن می‌بینیم. این مسأله آن قدر دشوار است که حتی در دنیای امروز چنین مأموریتی از نوابغ هم غیر قابل باور است. چه رسد به شخصی در چهارده قرن پیش با آن همه محرومیت و در جامعه‌ای تا آن اندازه محروم!

حال مقایسه‌ی دیگری انجام می‌دهیم. مسائلی را که در دین اسلام به وسیله‌ی محمد ﷺ در چهارده قرن پیش در مورد مباحث گوناگون بشری گفته شده اگر با تلاش تمامی دانشمندان این چهارده قرن بسنجیم بدون تردید ضمن ارج نهادن به این تلاش‌ها، متوجّه می‌شویم که در مقایسه‌ی با قرآن ماحصل این کوشش‌ها بسیار ضعیف است. بنابراین اسلام برنامه‌ای است که می‌تواند در برابر تلاش تمامی دانشمندان طول قرون، خود را نشان دهد.^۱

۱- در این جا ذکر این نکته مهم است که هدف ما از این بحث نیازها و مسایل گوناگون معنوی بشر است. بنابراین تلاش دانشمندان رشته‌های گوناگون علوم پایه که البته هدف دین نیست خارج از موضوع است.

حال اگر به این نکته‌ی فوق‌العاده مهم هم توجه شود که برنامه‌ی دین، چهارده قرن پیش، در محرومیت کامل نازل شده در حالی که تلاش دانشمندان در طول چهارده قرن با امکانات و ابزار گوناگون و به ویژه در اختیار داشتن قرآن، همراه بوده، نتیجه به غایت شگفت‌آور و باورنکردنی است. اگرچه به طور عادی می‌بایست برنامه‌ی دانشمندان نسبت به دین کامل‌تر می‌بود اما می‌بینیم که این طور نبوده است. وقتی برنامه‌ی سیاسی، پرورشی و اقتصادی اسلام را به عنوان مثال با تلاش دانشمندان در این زمینه‌ها می‌سنجیم، می‌بینیم که نتیجه‌ای که دانشمندان بدان دست یافته‌اند نسبت به اسلام در مقایسه‌ی ای دقیق مانند نسبت مثبت به منفی است.

پذیرش این مسأله از نظر علم و عقل بشری محال است. چگونه ممکن است شخصی در چهارده قرن پیش با شرایطی که پیش‌تر اشاره شد، بتواند برنامه‌ای چنین غنی، فراگیر و دقیق ارائه دهد؟

تنها تفسیر و توجیهی که می‌توان ارائه داد این است که برنامه‌ای که محمد ﷺ در چهارده قرن پیش و در نهایت کمال به مردم ابلاغ کرد، از طرف قدرتِ تامّ آفریننده‌ی بشر بوده است. آفریننده‌ی بشر، انسان را شناخته، استعدادهایش را دانسته و نیازهایش را فهمیده سپس متناسب با این نیازها برای رشد بُعد معنوی او، چنین دین و برنامه‌ای فرستاده است. در واقع ویژگی‌ها و موجودیت خاصّ انسان است که برای او تعیین برنامه می‌کند.

برنامه‌ی دین برای انسان باعث سعادت و خوشبختی اوست و

عالی‌ترین برنامه است، در حالی که برای غیر انسان چنین برنامه‌ای اساساً مطرح نیست. بنابراین ویژگی‌های اختصاصی بشر ما را راهنمایی می‌کند که هیچ برنامه‌ای غیر از اسلام نمی‌تواند بُعد معنوی زندگی او را تأمین و تکامل بخشد. دین اسلام به عنوان برنامه‌ی زندگی معنوی، می‌تواند نیازهای روانی و معنوی انسان را به طور کامل و در حدّ اعلی تأمین کند، زیرا فرستنده‌ی برنامه، انسان را به طور کامل شناخته است. او بر زوایای تاریک و مبهم روان انسان، کاملاً آگاهی دارد. از این رو متناسب با استعدادها و ویژگی‌های بشر، به او برنامه داده است. در عوض نه تنها انسان در طول چهارده قرن گذشته برای انسان شناخته نشده بلکه هر قدر هم در این زمینه تلاش کند هیچ وقت انسان برای انسان شناخته نخواهد شد. وقتی صاحب معرفت و متعلّق معرفت هر دو از یک جنس و هر دو انسان باشند طبیعی است که نتیجه نمی‌دهد.

بنابراین شناخت انسان به وسیله‌ی انسان تلاشی غیر منطقی است. چرا که بشر برای چیزی می‌تواند برنامه‌ریزی کند که ذهن انسان بر آن احاطه پیدا کرده باشد و زوایا و خیایای آن را کاملاً بفهمد. به همین دلیل است که تلاش دانشمندان در این زمینه (در هر قسمتی از احتیاجات معنوی زندگی انسان) در مقابل اسلام قابل توجّه نیست.^۱

۱- این مسأله البته نیازمند توضیحات مبسوط‌تر و مفصل‌تر و در زمانی مناسب‌تر است.

این مسأله تنها جنبه‌ای از فوق‌العادگی اسلام بود.^۱ جنبه‌ی دیگر فوق‌العادگی دین مربوط به فصاحت و بلاغت قرآن است. خدای متعال علاوه بر اعجاز معنایی قرآن، معجزه‌ی ظاهری قرآن را نیز مد نظر قرار داده است. همان طور که گفته شد، فصاحت و بلاغت هنر عمومی مردم بود و در جزیره‌العرب به اوج رسیده بود؛ با وجود این شخصی که هیچ سابقه و پیشینه‌ای از این هنر مردمی ندارد وقتی قرآن را بر مردم ارائه می‌دهد نه فقط از لحاظ معنا بلکه از لحاظ فصاحت و بلاغت هم معجزه است.

وقتی قرآن بر مردم عرضه می‌شود خداوند ذهن‌ها را برای مبارزه با چنین کلامی آماده می‌کند و مرحله به مرحله آن را به پیش می‌برد. مردم آن روزگار هم جنبه‌ی ظاهری قرآن را بیشتر درک می‌کردند و اساساً مسائلی که امروزه ما از اعجاز معنوی قرآن می‌فهمیم برای آنان قابل درک نبود. هر وقت از معانی برخی آیات قرآن از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند؛ پیامبر ﷺ غالباً پاسخ‌هایی متناسب با فهم آنان می‌داد. مثلاً گاهی می‌فرمود: چیزهایی هست که درک آدمیان آن زمان از فهم آن ناتوان است. گاهی هم می‌فرمود: ممکن است درک مخاطب نسبت به محتوای مطلب از گوینده بیش‌تر باشد.^۲ بنابراین پیامبر ﷺ با این

۱- مقایسه‌ی اقتصاد، روابط میان افراد، سیاست و سایر مسایل طرح شده توسط قرآن با رأی و نظر دانشمندان و هم‌چنین غنای برنامه‌ی دین نسبت به آثار دانشمندان، زمان مناسب خود می‌خواهد که البته با وقت و بحث ما هم نسبتی ندارد.

۲- یعنی شما حاملان و حافظان قرآن کریم، این امانت را تحویل نسل‌های آینده می‌دهید، در

پاسخ‌ها آن‌ها را متوجه می‌کرد که زمان فهم این مطالب فرا نرسیده است.

بیشتر معجزات معنایی و علمی قرآن که در این گفتار به بخش‌هایی از آن اشاره شد، برای مردم آن روزگار قابل درک نبود. از این رو مهم‌ترین معجزه‌ای که برای آنان مطرح بود، جنبه‌ی ظاهری قرآن یعنی فصاحت و بلاغت آن بود. قرآن از این نظر نیز آنان را به مبارزه می‌طلبید و به آنان می‌گفت: اگر در اعجاز قرآن و فرستنده‌ی آن شک دارید، تمام فُصحا و دانشمندان خود را به یاری بطلبید تا مانند سوره‌ای از قرآن بگویند. اگر نتوانستید و هرگز هم نخواهید توانست، متوجه باشید که به خاطر عدم درک نیست که به قرآن باور پیدا نمی‌کنید، بلکه از روی سوءنیت است.^۱

این مبارزه‌طلبی قرآن تنها مخصوص آن دوران نبود بلکه امروزه و تا ابد نیز اعتبار خود را از دست نمی‌دهد. اما چون فصاحت و بلاغت، هنر اصلی آن روزگار بود، بهتر آن را فهم می‌کردند. با وجود این، قرآن به آنان می‌فهماند که اگر تمامی دانشمندان خود را جمع کنید

حالی که ممکن است از بعضی آیات قرآن دریافتی بیشتر و بهتر از شما داشته باشند. (مانند متشابهاً) «مترجم»

۱- ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا زَكَّيْنَا عَنْ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ، وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿إِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا النَّارَ الَّتِي هُوَ فِيهَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ أَعَذَّتْ لَكُمْ بِهِنَّ﴾ ﴿٢٣﴾ اشاره به آیات ۲۳ و ۲۴

سوره‌ی بقره دارد. «مترجم»

نمی‌توانید در برابر حتی یک سوره‌ی آن رقابت کنید.^۱ البته در مقاطعی از تاریخ بودند کسانی که بخواهند با قرآن مبارزه کنند. برای نمونه گروه‌های تبشیری مسیحیان در قرن نوزدهم که با قرآن مقابله کردند، کلام‌شان بسیار سست و بی‌مایه بود و این در حالی بود که کلام آنان به طور عادی فصیح بود. این جنبه از فصاحت و بلاغت قرآن نیز بر ما آشکار خواهد کرد که انتساب قرآن فقط به خدا می‌تواند درست باشد.^۲

جنبه‌ی دیگر اعجاز قرآن مربوط به آیات متشابه است. بدین صورت که برخی آیات قرآن مربوط به زمان یا زمان‌هایی است که انسان از نظر علمی و فکری به رشد مناسب رسیده باشد تا معنی و مفهوم آن آیات را بتواند درک کند. این جنبه از اعجاز قرآن هم در زمان‌هایی برای بشر قابل فهم است و انسان‌ها می‌توانند از این زاویه نیز به اعجاز قرآن پی ببرند.^۳

تا کنون سه جنبه از معجزه‌های قرآن را بیان کردیم:

۱- این تحدی تمام کسانی را شامل می‌شود که با زبان عربی آشنا باشند و بتوانند به این زبان سخن بگویند و آن را بفهمند، لذا این مبارزه طلبی، کاملاً برای عموم مردم قابل درک است.

۲- آیا وسیله‌ای عوام‌فهم‌تر و عمومی‌تر از این جنبه برای اثبات حقانیت الهی قرآن - که در سطح

عامه‌ی مردم قابل فهم باشد - وجود دارد؟

۳- غالباً پس از روشن شدن معنی بعضی از آیات متشابه، مخالفین خرده می‌گیرند که چنین چیزی در قرآن نیست و طرفداران اکنون، آن را به قرآن نسبت می‌دهند و... باید گفت قرآن به فراوانی

و در هر منزل و مسجدی موجود است و می‌توان به سادگی به آن مراجعه کرد و صحت یا

خیال‌با فانه بودن موضوع را فهمید!!

۱. تعیین برنامه‌ی دقیق برای زندگی معنوی انسان.

۲. جنبه‌ی فصاحت و بلاغت قرآن.

۳. معجزات علمی قرآن (= آیات متشابه).

بشر با این سه جنبه از اعجاز قرآن، می‌تواند به این نکته پی ببرد که قرآن کلام الهی است و تنها خدا می‌تواند این همه اعجاز را در متنی کنار هم بیاورد که انسان‌ها در آوردن مانند آن به عجز و ناتوانی خود اقرار کنند. این موارد راه‌هایی است که اصالت قرآن را بر ما آشکار می‌کند. لازم به ذکر است که: عالی‌ترین نوع استدلال برای اثبات اصالت هر مطلبی استدلال به خود آن موضوع می‌باشد.

سخن آخر

حال به بحثی که در آغاز مطرح کردیم باز می‌گردیم. قبلاً گفتیم که دو راه برای خداشناسی وجود دارد: **قرآن و علم**. وقتی با سه طریق مذکور اصالت قرآن را اثبات کردیم در واقع گویی خدا را هم شناخته‌ایم. هر وقت ما فهمیدیم که قرآن از جانب خدا نازل شده است و به وسیله‌ی عقل و علم متوجه شدیم که قرآن کلام آفریننده‌ی بشر است، آن وقت همین متن ضابطه‌ای است که بتوان آفریننده‌ی بشر را با آن شناخت. چرا که خود قرآن ما را به سوی آفریننده‌ی بشر و سایر حقایق هستی راهنمایی می‌کند. وقتی ما به قرآن به عنوان کلامی نازل

شده از طرف خدا باور داشتیم پس عبارات قرآن بهترین وسیله‌ی شناخت خدا خواهد بود. وقتی برای شناخت کسی هیچ وسیله‌ای غیر از کلامی که از جانب او آمده در اختیار نداشته باشیم، پس از حصول اطمینان از کلام او، مهم‌ترین و قابل اعتمادترین وسیله‌ی شناخت او همان کلام او است. در این گونه موارد ابزار مشترک بین انسان و حیوان برای شناخت حقایق ماوراء طبیعت راه به جایی نمی‌برد. تنها عقل و علم - که ریشه در درون انسان دارد - راهنمایی مطمئن در این راه دشوار است.

سخن آخر این که: مهم‌ترین وسیله برای شناخت خدا کلام اوست. ما باید برای رسیدن به شناخت خدا، خدا را در کلام خدا جستجو کنیم. برای این منظور ابتدا باید حقانیت کلام خدا بر آدمیان مکشوف شود سپس در گام بعدی دنبال شناخت خدا بروند، کسانی که وارونه‌ی این عمل کرده‌اند یعنی پیش از آن که حقانیت کلام حق را درک کنند دنبال شناخت خدا هستند راهی به شناخت حقیقت نیافته‌اند....
